



پاسخی به انتقاد جلیلزاد، وقتی سندی برای رد وجود نداشته باشد، با حرافی کاری نمی توان کرد!!

نوشته ن. جلیلزاد، برخلاف ظاهر حقوقی و استناد مکرر به اصطلاحاتی مانند «اعتبار شهادت»، «شاهد دوم»، «سند عدلی» و «اصول حقوق جزا»، در حقیقت بیش از آنکه پاسخی به محتوای روایت این قلم باشد، تلاشی برای بی اعتبار ساختن یک شاهد عینی است.

این نوشته نه روایت گلالی عمر داؤد را با سند رد می کند و نه روایت جایگزین آن ارائه می دهد، بلکه صرفاً می کوشد با ایجاد تردید نسبت به اعتبار شاهد، اصل ماجرا را کنار بزند. در حالیکه این دو موضوع کاملاً متفاوت اند. زیر سؤال بردن اعتبار یک شاهد، خود به خود، به معنای اثبات نادرستی روایت او نیست.

ما باید پیش از هر چیز، میان «اثبات قضایی» و «کاوش تاریخی» تفاوت قائل شویم، تفاوتی که در سراسر نوشته جلیلزاد نادیده گرفته شده است. در یک محکمه کیفری، قواعد اثبات جرم، شرایط خاص خود را دارد، اما تاریخ نگاری تابع قواعد محکمه نیست.

مورخ مأمور صدور حکم قضایی نیست، بلکه وظیفه دارد همه منابع موجود، از اسناد رسمی گرفته تا خاطرات، مکاتبات، مصاحبه ها و شهادت شاهدان عینی را جمع آوری، نقد و مقایسه کند.

اگر قرار باشد تنها اسناد عدلی و آرشیفی معتبر شمرده شوند، بخش بزرگی از تاریخ معاصر جهان اساساً قابل نگارش نخواهد بود، زیرا بسیاری از مهمترین رویدادهای تاریخی، از خلال خاطرات و شهادت بازماندگان بازسازی شده اند، نه از طریق احکام محاکم.

این نگارنده نیز هرگز ادعا نکرده است که حکم محکمه صادر می کند یا آخرین رأی قضایی درباره کودتای هفتم ثور را ارائه می دهد. بلکه صرفاً روایت خانمی را منتشر کرده است که خود در اتاق محل وقوع حادثه حضور داشته، هفت گلوله خورده، از آن واقعه جان سالم به در برده و سال ها بعد حاضر شده است مشاهدات خود را ثبت کند.

این روایت، یک شهادت تاریخی است و باید همانند هر منبع تاریخی دیگری مورد نقد و بررسی قرار گیرد، نه آنکه صرفاً به دلیل آنکه «حکم محکمه» نیست، کنار گذاشته شود.

یکی از مهمترین ضعف های نوشته جلیلزاد همین یکی است، که حتی یک بار نیز به محتوای روایت گلالی عمر داؤد نمی پردازد.

او نمی گوید کدام بخش از گفته های این شاهد نادرست است. آیا ثابت کرده است که ویس داؤد وارد اتاق نشد؟ آیا سندی ارائه کرده که نشان دهد ویس به خانواده خود فیر نکرد؟ آیا مدرکی عرضه کرده که ثابت کند گلالی در آن اتاق حضور نداشت؟ آیا شاهد دیگری معرفی کرده که روایت متفاوتی از همان لحظات ارائه دهد؟

پاسخ همه این پرسش ها منفی است. در واقع، تمام تلاش این فرد (مستعار نویس) معطوف به این است که بگوید چون این روایت تنها از زبان یک شاهد نقل شده، پس قابل اعتماد نیست.

جلیلزاد بارها بر این نکته تأکید می‌کند که گلالی عمر داؤد هنگام حادثه زخمی، شوکه و مضطرب بوده است و از این رو شهادتش فاقد اعتبار است. این استدلال نیز نه از منظر تاریخ‌نگاری و نه از منظر روان‌شناسی، استدلال محکمی نیست. تحقیقات متعدد در روان‌شناسی نشان داده که قربانیان حوادث بسیار خشونت‌بار، هرچند ممکن است در جزئیات فرعی دچار خطا شوند، اما وقایع اصلی و تعیین‌کننده را غالباً با دقت بسیار بالا به خاطر می‌سپارند. اگر صرف تجربه شوک و جراحت موجب بی‌اعتباری شهادت باشد، باید خاطرات بازماندگان هالوکاست، نسل‌کشی رواندا، جنگ جهانی دوم، جنگ بوزنیا، جنگ ویتنام، جنگ افغانستان و صدها واقعه تاریخی دیگر را نیز کنار گذاشت، در حالی که هیچ مورخ حرفه‌ای چنین نمی‌کند.

از سوی دیگر، جلیلزاد نبود اسناد عدلی و طبی را نیز دلیلی بر بی‌اعتباری روایت می‌داند. اما این پرسش اساسی را نادیده می‌گیرد که اساساً در فضای کودتای هفتم ثور، چه نهادی امکان انجام تحقیق مستقل را داشت؟ آیا حکومت تازه به قدرت رسیده، که خود طرف اصلی درگیری بود، اجازه تشکیل کمیسیون حقیقت‌یاب مستقل، کالبد شکاف بی‌طرف یا رسیدگی قضایی آزاد را می‌داد؟

اگر چنین اسنادی وجود ندارد، آیا این فقدان الزاماً به معنای دروغ بودن روایت یک شاهد عینی است؟ روشن است که پاسخ منفی است. نبود سند، گاه محصول شرایط سیاسی است، نه دلیل نادرستی یک روایت.

یکی دیگر از انتقاد های مطرح‌شده توسط جلیل زاد این است که چرا این مصاحبه در زمان حیات گلالی عمر داؤد منتشر نشد. این نیز استدلال قاطعی نیست. تاریخ معاصر سرشار از نمونه‌هایی است که شاهدان ده‌ها سال پس از وقوع یک جنایت یا حادثه لب به سخن گشوده اند.

ترس، فشار سیاسی، ملاحظات خانوادگی، شرایط امنیتی و مشکلات شخصی، همه عواملی هستند که می‌توانند باعث تأخیر در بیان یک شهادت شوند.

بنابراین، صرف تأخیر در انتشار یک روایت، نه آن را اثبات می‌کند و نه باطل می‌سازد.

نکته مهم‌تر آن است که جلیلزاد بارها از «صدها سند»، «آرشیف‌های معتبر» و «تحقیقات مستقل» سخن می‌گوید، اما حتی یک نمونه مشخص ارائه نمی‌کند. اگر چنین اسنادی وجود دارند، انتظار می‌رود که نام آرشیف، شماره سند، گزارش رسمی یا اقلاً شاهدان مشخص معرفی شوند تا خواننده بتواند آنها را بررسی کند.

صرف ادعای وجود «صدها سند» بدون معرفی حتی یکی از آنها، از نظر روش تحقیق ارزشی ندارد و بیشتر به یک ادعا شباهت دارد تا یک استدلال مستند.

در سراسر این نوشته، مسئولیت اثبات نیز به گونه‌ای نادرست جا به جا شده است. کسی که روایت گلالی عمر داؤد را نقل کرده، یک شاهد عینی را معرفی کرده است، اکنون کار منتقد است که اگر مدعی دروغ بودن آن روایت است، باید با شواهد مشخص نشان دهد کدام بخش آن خلاف واقع است.

اما به جای چنین کاری، از ناشر می‌خواهد نبود اسنادی را توضیح دهد که اساساً در فضای بسته آن زمان امکان تولید مستقل آنها وجود نداشت. این تغییر بار مسئولیت، نه با اصول تحقیق سازگار است و نه با منطق.

علاوه بر این، بخش قابل توجهی از متن خانم/آقا جلیلزاد به حملات شخصی اختصاص یافته است؛ عباراتی چون «تحریفگر»، «دروغگو»، «رسوا خواهد شد» و مانند آن، جای استدلال تاریخی را گرفته اند. حال آنکه حتی اگر فرض شود شخص منتشر کننده هیچ اعتباری ندارد، باز هم این موضوع چیزی درباره درستی یا نادرستی محتوای شهادت نمی‌گوید.

در منطق، اعتبار یا بی‌اعتباری گوینده، جایگزین بررسی ادعا نمی‌شود. منتشر کننده در تمام مدت از وجود یکی از مهم‌ترین شاهدان عینی موجود و حاضر در صحنه سخن می‌گوید. او شهادتی را منتشر کرده است که می‌تواند بسیاری از ابهامات مربوط به ساعات پایانی زندگی محمد داؤد را روشن سازد، اما راه ارزیابی سایر اسناد، روایت‌ها و شواهد تاریخی را مسدود ساخته است.

در پایان، مناسب است چند پرسش روشن و مستقیم از آقا/خانم. جلیلزاد مطرح شود:

۱. شما کدام بخش از روایت گلالی عمر داوود را با سند تاریخی رد کرده‌اید؟
۲. آیا سندی دارید که نشان دهد ویس داوود وارد اتاق نشد یا به کسی شلیک نکرد؟

۳. اگر مدعی وجود صدها سند و آرشیو هستید، چرا حتی یک سند مشخص، با نام، شماره یا محل نگهداری آن را معرفی نکرده‌اید؟

۴. اگر شهادت یک شاهد عینی به دلیل شوک و جراحات فاقد اعتبار است، آیا همه خاطرات بازماندگان جنگ‌ها، نسل‌کشی‌ها و فجایع تاریخی نیز باید کنار گذاشته شوند؟

۵. آیا عدم گزارش عدلی مستقل در فضای سیاسی بسته پس از کودتا، دلیل دروغ بودن روایت یک شاهد است یا نتیجه همان شرایطی است که امکان تحقیق آزاد را از میان برده بود؟

۶. آیا حمله به شخصیت منتشرکننده، جایگزین ارائه سند برای رد محتوای روایت می‌شود؟

اگر پاسخ مستند و مستدل به این پرسش‌ها وجود ندارد، آنگاه روشن می‌شود که نوشته ن. جلیل‌زاد نه ابطال یک روایت تاریخی، بلکه صرفاً تلاشی برای ایجاد تردید نسبت به آن است.

روایت گلالی عمر داؤد، مانند هر منبع تاریخی دیگر، باید سنجیده، مقایسه و نقد شود، اما تا زمانی که شواهدی معتبر برای رد آن ارائه نشده است، نمی‌توان صرفاً با استناد به اصطلاحات حقوقی یا حملات شخصی، نمی‌توان از اهمیت آن کاست و نه آن را از دایره منابع تاریخی خارج کرد.

(داؤد ملکيار)

۴ اگست ۲۰۲۶

